

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

صحبت ما راجع به کیفیت سلوک مخدرات
بود و اختلافی که ممکن است با نحوه سلوک آقایان
در تطبیق مصادیق وجود داشته باشد، بارها این
مطلب را سوال می کنند و راجع به علیت اختلاف بین
این دو مطلب که این که چرا باید مسئله به این نحو
باشد و آیا امتیازی در بین است و خداوند چه بسا
ممکن است که کار را برای مردها راحت تر کرده و

از نقطه نظر محدودیت‌هایی که برای هر شخص در میزان اختیاراتش قائل شده نسبت به مردان تفضیلی در اینجا مطرح است و بر همین اساس طبعاً به واسطه عدم ادراک صحیح از مطلب، ما می‌بینیم که در بسیاری از مجتمعات برای این قضیه راه‌حلی را مطرح می‌کنند، گویا در قبال شرایع الهی، شریعت نوین با تئوریه‌ها و قوانین جدید برای ارضای خاطر خانم‌ها می‌آورند و نعوذ بالله تصور بر این است که خدای نکرده در این جا ظلمی بر زنها رفته و برای جبران این ظلم، نیاز به تبیین قوانین جدیدی است.

این مسئله بر اساس پندارها و افکار پوچ جُهاال و نادانان به حقایق هستی و علیت نزول قوانین و شرایع در این مسئله است، تصور آنها بر این است که در دستگاه خدای متعال، کیفیت تبیین قوانین مانند قوانین بشری است که ناشی از فکر محدود و تأمل خام در بُره‌های از زمان و بعد جبران آن تفکر ابتدایی با تبصره‌هایی و با تدارکاتی که بعداً ممکن است انجام بشود، این مسئله در مورد افکار ما افراد بشر صادق است، افرادی که مرتبه عصمت در تفکر

نرسیدند و با حقیقت عالم غیب مرتبط نشدند، اینها دائماً افکارشان دستخورد تغییر و تبدل است و باید هم این چنین باشد و به طور کلی این که مرحوم آقا رضوان الله علیه در کتابشان اصل و محوریت را در حکومت اسلامی بر اتصال به عالم غیب می‌دانند روی این جهت است، ایشان در کتاب اثبات می‌کنند که حاکم اسلامی باید متصل به عالم غیب باشد تا بتواند صرف نظر از تفکر بشری که به واسطه اندوخته تجربه و مطالعه و تدبر و تألم در فنون لازمه اجتماعی سرمایه‌ای را کسب می‌کند از اندوخته‌ها و آن سرمایه را به کار می‌بندد صرف نظر از این جهت، باید روان او و سرّ او و روح او، باید به آبشخوار عالم وجود متصل باشد و حقایق بدون واسطه از آن مجرا بر دل و قلب او تنازل پیدا کند، یک هم چنین شخصی می‌توان گفت از اشتباه محفوظ و مصون است، ولی سایر افراد نه! اشتباه می‌کنند بعد متوجه می‌شوند، مطلبی را انجام می‌دهند بعد متوجه می‌شوند که اشتباه بوده، گول خوردند، فریب داده شدند، بسیاری را اعتراف می‌کنند بسیاری را اعتراف نمی‌کنند، تمام

اینها به خاطر این است که اندوخته‌های ما محدود

است، ریشه‌های تفکر ما و ریشه‌های

بینش و بصیرت ما محدودیت دارد، حالا اگر به یک هم‌چنین فردی دسترسی پیدا نشد آن وقت مطلب به مراتب دیگر می‌رسد خب این مطلب دیگری است.

اما این که از ابتدا ما اساس حکومت اسلامی را بر اساس اصول ظاهری و عامه پسند قرار بدهیم این نیست، جز متابعت کردن از افکار دیگران، افکار خام و افکار نسنجیده و عامیانه و کودکانه، برای تدبیر و تکمیل نظام اجتماع، خب طبعاً این مسئله جای سوال است.

خدای متعال خالق همه افراد است برای او زن و مرد تفاوت نمی‌کند و اسناد قوای فاعلی را به مرد دادن و انفعالی را به، این غلط است در آیه شریفه می‌فرماید **الْأُنثَىٰ** الذکر و الانثی **وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَىٰ** اللیل، ۳ آیا پسران را برای خود می‌گزینید و دختران را به خدا نسبت می‌دهید، برای خدا که پسر و دختر، زن و مرد تفاوت نمی‌کند، خدا آفریدگار هر دو است و هیچ‌کدام از این دو را به خود بیشتر منتسب نمی‌کند، مانند افکار جاهلانه‌ای که در میان

ما هست که اگر فرض کنید که پسر زاییده بشود ممکن است محبویت آن در آن فامیل در میان بعضی از افراد بیشتر از آن دختر باشد، تمام اینها افکار جاهلانه است و باطل، بین پسر و بین دختر تفاوتی نیست، هر دو نعمت خدا است، اگر دختر نباشد پسری هم زاییده نمی شود اگر پسر نباشد دختری هم زاییده نمی شود و هر دوی اینها موهبت الهی است و بعضی ها که در سابق معروف بود اصلا اگر آن حامل آن حامل بیچاره که نه ماه زحمت کشیده و جنینی را در خودش پرورانده و همه مسائل را فلان در هنگام حمل اگر دختر می زاید، اصلا بعضی از افراد نمی آمدند کمک نمی کردند ولو از افراد نزدیک، [می گفتند بجای] پسر دختر زاییده! تمام اینها ناشی از افکار جاهلانه است و مربوط به عالم قرون وسطی و دوران تهجر و توحش است، پسر با دختر تفاوتی ندارد و دختر هم با پسر هیچ گونه امتیازی ندارد و فقط امتیاز به تقوی است و خداوند هم مافوق ذکوریت و انوئیت است، یعنی در خداوند نه ذکوریت راه دارد و نه انوئیت، خدای متعال ذاتش

مبرای از هر حد و قیدی است و ذکوریت و انوئیت
نزول مراتب اسماء و صفات کلیه او است، اسماء
فاعلی و اسماء انفعالی جنبه قدرت و جنبه قبول
قدرت، آن جنبه قدرت به عنوان ذکوریت و جنبه
قبول و تأثر به عنوان انوئیت در این عالم تنازل پیدا
می‌کند.

بنابراین در ذات پروردگار هیچ نوع امتیازی
برای این دو طیف وجود ندارد و در شرع اسلام هم
برای مبارزه با این مسئله روایات بسیاری نقل شده
است و نمونه‌های بسیاری از افراد کملین و آنهایی
که به منزل مطلوب رسیدند از هر جهت وجود دارد،
چه افرادی که در علوم ظاهر، اینها به مراتب بالایی
رسیدند، ما الان زنهایی در اسلام داریم که الان اینها
مجتهده بودند، از نقطه نظر فکری و عقلی دارای
قوای عالی و استنباطات عالی فلسفی بودند و از نقطه
نظر استنباط در علوم فقهی و شرعی و احکام و

مبانی اعتقادات، مراتب بالای را اینها حائز بودند و این مسئله جای تأسف است که افرادی که خود را پیرو مکتب علم و یقین و اتقان و رسیدن به واقعیات و تلقی حقایق ما می‌شماریم، متأسفانه در این زمینه آنچنان که باید و شاید قدمی برنداشتیم و نسبت به تربیت و تکامل زنان در علوم اسلامی، آن همت و جدیت لازم را به کار نبردیم، بلکه به سایر مسائل و علوم و فنونی که نه به درد دنیای کسی می‌خورد نه به درد آخرت، به اینها رو آورده می‌شود و مسائلی که فقط صورت و ظاهر عوام پسند دارد به این تعبیر، اینها را ما پیگیری و تبعیت می‌کنیم و از پرداختن به این علوم و حقایق اسلامی خب غفلت می‌کنیم.

بسیاری از دختران بزرگان ما اینها مجتهده بودند، اینها خود تقلید نمی‌کردند، در همین زمانهای اخیر بعضی از افراد به طور ندرت وجود داشتند که صاحب کمالاتی حتی بودند و از تألیفات آنها پیدا است.

من یکی وقتی یکی از همین تألیفات همین

مخدره که اخیراً به رحمت خدا رفته، البته نه اینکه
اخیراً سالهای پیش همین مخدره خانم حاجیه خانم
اصفهانی را که من یکی از تألیفات ایشان را مطالعه
می‌کردم، من دیدیم که بسیاری از مردهای ما مطالب
ایشان را که در کتاب‌شان نوشتند نمی‌فهمند و بسیار
زن بزرگواری بود و مرحوم آقا هم ظاهراً در همان
کتاب روح مجرد از ملاقات با ایشان به اتفاق مرحوم
آقای حداد هم، ظاهراً در آنجا مطالبی را نقل می‌کند،
علی‌کل‌حال بالاخره شخصی بوده که آقای حداد
طالب ملاقات با او بود و خب ایشان کارشان بی
حساب نیست و اظهار خرسندی و رضایت هم
می‌کردند از ملاقات با ایشان و این مسئله اختصاص
به ایشان ندارد، نخیر! در تک‌تک افراد هست یکی
به کار می‌گیرد یکی نمی‌گیرد، یکی از این استعداد
استفاده می‌کند یکی برمی‌دارد می‌رود عمرش را
صرف می‌کند در دانشگاه و اینها به یک علومی که به
یک غاز هم نمی‌ارزد.

خدای متعال راه کمال را برای همه باز
گذاشته است، کمال یعنی عبور از حجب و اسماء و

صفات جزئی و بعد وصول به اسماء و صفات کلیه و بعد ذات، این مراتب برای همه افراد هست، برای همه به طور یکسان هست، شما در یکی از کتب ادیان سابقه و لاحق، منظور از لاحق، همان دین مقدس اسلام که ابدیت دارد شما بیایید و بگویید که کمال در این کتب اختصاص به مردان است، در تورات در انجیل در کتاب دعا زبور داوود در قرآن کریم کدام آیه هست که دلالت می کند کمال یعنی رسیدن به مطلوب این اختصاص به مردها دارد، کدام روایت ما داریم از ائمه که این اختصاص به مردها دارد.

یک وقتی من بچه بودم حدود هفت یا هشت سال سنم بود یادم است به اتفاق مرحوم آقا از مسجد برمی گشتیم برای منزل، ایشان کنار مسجد که ایستاده بودند یک مرتبه یک ماشین شخصی آمد گفت آقا بفرمایید، ایشان گفتند که مسیر ما دور است و ایشان گفت بفرمایید سابق سوار می کردند با

حالا تفاوت داشت اگر ما کنار خیابان می‌ایستادیم و اهل علم را مردم سوار می‌کردند، خیلی از اوقات ایشان کنار مسجد می‌ایستادند و منتظر تاکسی بودند، افراد شخصی حتی افراد ریش تراش و کراواتی و اینها می‌آمدند و سوار می‌کردند احترام می‌گذاشتند و حتی تا دم منزل هم می‌آوردند، با اینکه منزل مسافتش یک مقدرای خاکی بود، همان منزلی که الان در احمدیه است، خاکی بود در آن زمان مسافت زیادی خاکی بود کنار مسجد ایستاده بودیم یکی از ماشینها آمد و سوار کرد و بعد مشخص شد که مرحوم آقا را می‌شناخته، یعنی همان شخصی که راننده، نه همان شخصی که جلو نشسته بود و ماشین متعلق به او بود، دیگر با آقا شروع کردند به صحبت و اینها، از بعضی از افراد اسم بردند، من جمله یکی از افرادی که از اهل علم بود حتی و مرد خوبی هم بود و از دنیا رفته بود مطالبی را که از ایشان شنیده بود یک به یک برای آقا می‌گفت که ایشان این حرف را می‌زد این حرف را می‌زد، یکدفعه رسید به اینجا که گفت شکر کنید خدا را که شما را مرد آفرید

نه زن، یکدفعه آقا گفت: نه آقا صبر کنید این حرف
یعنی چه؟ خیلی ... جا خورد، گفتند نه! ما یک
همچنین چیزی نداریم، شکر کنید خدا را به همان
طور که شما را آفرید این باید گفته بشود، یعنی من
که الان مرد هستم باید خدا را شکر کنم که مرا مرد
آفرید نه زن، شما که الان زن هستید باید شکر خدا
کنید که شما زن آفرید نه مرد، باید همانی که خدا
آفریده بر او شکر کرد نه این که ما را در جای دیگر
قرار نداده و دیگری در فرض کنید که در یک
موقعیت پایین‌تری قرار گرفته، نخیر! این مسئله
این‌طور نیست و اینکه بر بعضی از حکما خورده
می‌گیرند که نسبت به بعضی از طوائف کم لطفی
شده است، این ناشی از این است که بینش و مقدار
سعه فکری هر شخصی ممکن است تفاوت پیدا کند،
دلیل بر این نیست که شخصی بر یک علمی دسترس
پیدا کرده اطلاع پیدا کرده است همه مطالب او هم
صحیح باشد نخیر! نه هر حکیمی این حرف را
می‌زند و نه هر شخص دیگر امروزی حرف‌هایش
درست است، اگر آنها یک حرفی در یک جا در یک

کتاب زدند، شما همه حرف‌هایتان غلط است.

خدای متعال راه کمال را برای همه باز نگه داشته، منتهی راه کمال برای هر شخصی به یک نحو است به یک نحو است، راه کمال فقط به بیل زدن و کلنگ زدن و دیلم زدن که نیست، گاهی اوقات به انسان می‌گویند بنشین در کنج منزل تا بتوانی راحت را بروی، ما راه کمال‌مان من درآری را می‌خواهیم برویم، یا راه کمالی که او گفته، اگر او گفته این راه را هم نشان داده، برای رسیدن به حقیقت دین و به معانی دین، انسان باید به احکام دین عمل کند، این مسئله حج این مسئله رفتن و مناسک را انجام دادن و حج کردن و کذا، واقعا ما کم حکمی داریم در شریعت که نسبت به این قضیه تأکید شده، من این مطلب را به عنوان مثال خدمت مخدرات عرض می‌کنم تا به ظرافت مطلب بیشتر توجه بشود، راجع به حج ما

روایت داریم کسی که مستطیع بشود و حج
نرود یا بر دین یهود رفته یا بر دین نصارا و اتفاقا خود
من چند مورد، سه مورد یا چهار مورد سراغ دارم که
شخص محترم در هنگام وفات، یهودیت یا نصرانیت
را انتخاب کرده بود التفات می کنید، یعنی افرادی که
در دور و بر او بودند کاملا این موضوع را فهمیدند،
که ملائکه قبض روح به او گفته بودند ما تو را بر دین
اسلام قبض روح نمی کنیم یا یهودیت را اختیار کن
یا نصرانیت را، برای کسانی که واجب است حج
بروند، حتی اگر زن مستطیع بشود و شوهر اجازه
ندهد باید به حج برود ولو این که مرد او را طلاق
بدهد، زن باید به حج برود، طلاق می خواهی بدی
بده! درست شد، نسبت به حج بسیار روایات اکید
است، البته خیال نکنید این مسئله فقط مربوط به حج
است، زن مخالفت شوهر را باید در اموری که مرد او
را امر به خلاف شرع می کند باید انجام بدهد، فرض
کنید که مرد به زن می گوید باید بی حجاب بیای
جلوی مهمان، زن نباید قبول کند، مرد بگوید طلاق
می دهم طلاق بدهد، حق ندارد زن به خاطر طلاق و

به خاطر جدایی مخالفت با شوهر نکند.

باید با شوهر موافقت کرد در صورتی که امر به خلاف شرع بین نکند، خلاف شرع بین یعنی ظاهر، حالا یک وقت می گوید روزه نگیر خب انسان نباید روزه بگیرد، یک وقتی می گوید اینجا نرو در آن اموری که مربوط به شوهر است زن باید اطاعت کند و مخالفتش حرام است، این شخص در منزل نباید بیاید زن نباید در منزل بیاورد، این جا نباید بروی زن نباید برود، با این شخص نباید صحبت کند زن نباید صحبت کند، اینها همه به جای خودش محفوظ، اما اگر مرد به زن گفت که نباید نماز بخوانی نه! حق ندارد غلط می کند، مرد به زن بگوید که نباید روزه بگیری اگر روزه بگیری طلاق می دهم، خب بدهد زن باید روزه بگیرد، زن مستطیع می شود و باید به مکه برود مرد می گوید نباید برود حق ندارد در مقابل حکم شرع نمی تواند زن را ملزم کند درست شد.

یک وقتی من در بیمارستان لباف نژاد، که مرحوم آقا چشم شان را عمل کردند من خدمت ایشان بودم، یک روز راجع به کیفیت استطاعت صحبت به

میان آمد که استطاعت یعنی چه؟ یعنی یک شخص
یک خروار پول داشته باشد و فرض بکنید همه
جاده‌ها همه آسفالت تا مکه و فرش بیاندازند و از
روی حریر دیبا عبور کند یا تخت روان، برای
برگشت از مکه این قدر پول داشته باشد، برای رفت
این قدر زن و بچه‌اش این قدر داشته باشد در کمال
صحت و سلامت و سرّ، سر یعنی کاملاً آمادگی راه
و امنیت و تمام این مسائل باید باشد این را به آن
می‌گویند استطاعت؟ یا این که شخصی می‌تواند و
استطاعت دارد یعنی کسی که می‌تواند به مکه برود و
وقتی هم برمی‌گردد خب به شغلش ادامه می‌دهد، یا
حتی شخصی می‌تواند پیاده برود و مشکلاتی هم
برای او به وجود نمی‌آید خب فرض کنید که روزی
چند فرسخ می‌رود و مسئله‌ای به وجود نمی‌آید،
خیلی‌ها هستند که پیاده می‌روند سابق هم می‌رفتند،
کدام یک از

اینها استطاعت است؟ کدام یک از اینها؟
ایشان فرمودند: نه! دایره استطاعت خیلی وسیع تر از
این حرفها است، کسی که می تواند به مکه برود باید
به مکه برود ولو این که در طول راه آن مخارج خود
را تأمین کند، فرض کنید که به یکی می گویند آقا بیا
مکه و در بین راه کفش ها را فرض کنید که بدوز،
شغلش کفافی است، یک کسی می آید شغلش
پیراهن دوزی است در طول سفر هم فرض کنید که
به شغلش ادامه می دهد، شخصی پزشک است می آید
در طول سفر هم به آن شغل ادامه می دهد و امثال
ذلک، نه! بر اینها هم واجب است بروند، این طور
نیست که کسی که حرکت می کند به سوی مکه
دست بسته، نه دست به تری و خشکی و اینها بزند
این بخواهد مکه برود نه! این طور نیست، حتی ایشان
نه به عنوان یک مسئله، حتی دایره استطاعت را هم
از این بالاتر بردند که بنده دیگر این مقدار را
نمی گویم، چون ممکن است توهم بعضی از مسائل
بشود، این قدر مسئله مکه مهم است و این قدر
اهمیت دارد درست شد.

اما نظر ایشان و واقعیت مسئله همین بود که اگر زن بچه‌ای داشته باشد که با رفتن او این بچه صدمه ببیند حج از او ساقط می‌شود، بچه اذیت شود، بچه‌ای است دو ساله سه ساله چهار ساله ممکن است بماند ممکن است نگه‌اش دارند، ولی اذیت می‌شود و از نظر روحی صدمه می‌بیند، این حج بر او واجب نیست باید بنشینند در منزل.

در خدمت ایشان بودیم در اخلمد، در آن دو سال آخر حیاتشان که چند روزی حدود دو هفته در کنار مشهد به توصیه دکترها رفته بودند به بیلاق، من در خدمت ایشان بودم یک شب راجع به فتوایی که از بعضی از آقایان هست، که اگر زن بچه شیر می‌دهد و می‌تواند با همین شیرهای معمولی در بازار و اینها، شیر خشک‌های در داروخانه، با این بچه را شیر بدهد باید این جوری شیر بدهد و بلند شود مکه برود زیرا شیردادن التفات کنید شیردادن زن بر بچه واجب نیست و مکه در صورت استطاعت واجب است، پس اگر یک وقتی بچه شیر نتواند غیر شیر زن بخورد آن هیچ آن که مسلم است که نباید برود یک وقتی نه

شیرخشک هم می خورد و خیلی اشکالی هم پیش نمی آید، آن آقا در رساله اش آقای خوئی فتوا داده بود که زن باید شیرخشک بدهد به بچه اش و مکه برود، ایشان فرمودند این فتوا خلاف اسلام است و کسی که این فتوا را داده است معلوم می شود که به روح دین پی نبرده است چرا؟ چون بچه را خداوند غذایش را از مادر قرار داده، خب می توانست بگوید چیز دیگر به او بدهید و این بچه تا دو سال باید این ارتباط را با مادر داشته باشد، این نحوه ارتباط و تعلق و تغذیه از مادر را باید داشته باشد، بنابراین در صورتی مکه برای او واجب می شود و استطاعت حاصل می شود که این ارتباط دیگر نباشد، بچه دیگر به شیر احتیاج نداشته باشد یا این که از نقطه نظر عادی و از نقطه نظر ظاهری از جهت روحی برای او مانعی

نباشد خب در این صورت مسئله فرق می‌کند، اما اگر ارتباط ظاهری قطع بشود به واسطه قطع از شیر این یک صدمه بر بچه وارد می‌شود که آن صدمه از رفتن به مکه بالاتر است التفات کردید، از رفتن به مکه این صدمه بالاتر است، می‌آیند می‌گویند آقا مکه رفتن، طواف، حج، عرفات، چطور ممکن است که حالا یک بچه را فرض کنید که پانزده روز، بیست روز، یک ماه انسان شیر ندهد، چطور ممکن است یک هم‌چنین عمل به این مهمی و عمل به این عظیمی به خاطر یک ماه تعطیل بشود، عمل مهم است درست است، ولی اهمیت این عمل را چه کسی درک می‌کند چه شخصی این اهمیت را درک می‌کند، آیا شما درک می‌کنید یا خدا درک می‌کند؟ اگر خدا این را آورده او هم می‌گوید در اینجا این کار را باید کرد.

یکی از دوستان مرحوم آقا می‌خواست به سفر مکه برود البته از دوستان سلوکی نبود هنوز هم حیات دارد در تهران است، می‌خواست به سفر مکه برود واجب بود عیالش می‌گفت من را هم باید ببری،

گفت آخر تو حمل داری، حمل داری که نمی‌شود، حالا یک مرتبه دیگر، می‌گفت نه من را باید ببری، من یادم است زمستان بود ما در زیر کرسی نشسته بودم در آن زمان من حدود هشت سال نه سالم بود، این شخص داشت این قضیه را نقل می‌کرد و بعد گریه‌اش گرفت، مرحوم آقا گفتند چه کردید؟ گفت آقا مجبور شدیم، گفتند چرا؟ گفت تهدید کرد که اگر مرا نبری حملم را سقط می‌کنم، خب خانم بزرگوار شما می‌خواهی مکه بروی بگردی یا می‌خواهی مکه بروی حکم خدا را انجام بدهی، اگر می‌خواهی حکم خدا را انجام بدهی که به هر قدم قدم این حرکت ملائکه عذاب، دارند برای تو عذاب می‌نویسند، تو می‌آیی سقط جنین می‌کنی بچه سه ماهه را چهار ماهه را دو ماهه را می‌خواهی سقط کنی بخاطر اینکه مکه بروی، آن مکه در مغزت بخورد، اگر می‌خواهی بروی بگردی خب بهتر از مکه جای گردش هم هست، چرا می‌خواهی مکه بروی بگردی؟ این را می‌گویند نادانی این را می‌گویند جهالت، انسان می‌آید و حکم خدا را بر اساس هوای

نفس پیاده می کند، یکی از افراد بود این هر سال مکه می رفت، در زمان مرحوم آقا هر سال می رفت، به عنوان روحانی کاروان هم می رفت و خلاصه ما نمی فهمیدم حالا من نمی توانستم، قاصر بود فکرم از این که رجحان این مکه را درک کنم! نمی فهمیدم در محدوده مشاعر خودم نمی توانستم حل کنم نقص از ما بود، علی کل حال تا این که خب این شخص به عنوان یکی از شاگردان مرحوم آقا شد و دیگر از ایشان چیز شد، مرحوم آقا به ایشان پیغام دادند که از امسال شما مکه نروید، خب حالا آقا با این شخص لجاج دارد، چطور شد! سالیان سال بود و مرحوم آقا به این کاری نداشتند، اما وقتی که شما آمدی شاگرد شدی دیگر بایستی که حساب باشد، شاگرد بشویم و کار خودمان را هم بکنیم اینکه نمی شود، اسماً بگوییم شاگرد هستیم و هر کاری دلمان می خواهد انجام بدهیم، خب از اول بگو نیستم هر کاری می خواهی انجام بدهی راحت، اما وقتی که شاگرد می شوی،

وقتی که در تحت تربیتی قرار می‌گیری دیگر باید کار روی حساب باشد، آقا فرمودند که ایشان مکه نروند خب لابد ضرر دارد دیگر، این شخص خیلی متأثر شد، خلاصه خیلی بالا و پایین و هی هم کم کم موعد مکه نزدیک می‌شد و کاروانها و روحانیون آنها باید مشخص بشوند و دیگر کار هم داشت می‌گذشت و این هم که هر سال به عنوان روحانی می‌رفت نه به طور آزاد، یکی دو مرتبه پیغامی، صحبتی که آقا این تبصره ندارد نمی‌دانم چی ندارد، ایشان هیچ جواب نمی‌داد تا این که یک مرتبه ما را دید و گفت آقا شما بروید، بروید و به آقا بگویید که ما یک کاری داریم انجام می‌دهیم، یک تحقیقی داریم انجام می‌کنیم، نمی‌دانم تحقیق چی بود، مساجد آنجا چند تا مسجد دارد، چند تا حسینیه دارد، چند تا آبدارخانه از این چیزها، کجایش چطور است، گوشه‌اش چطور است، مسلمین چند تا می‌آیند چه کار می‌کنند، تحقیقی داریم می‌کنیم خب این ناتمام می‌ماند، من گفتم آقا صلاح بر این است که شما از این قضیه صرف نظر کنید و دیگر به ...

حالا شما بروید بگویید، چشم‌تان روز بد نبیند وقتی که ما رفتیم پیش مرحوم آقا، همین که دهان‌مان را باز کردیم که آقای فلان می‌گویند، یک مرتبه اصلا همین که ...، آقای فلان این حرف را ما زدیم می‌خواهند عمل کنند نمی‌خواهند خودشان می‌دانند، اصلا من اصلا نگفتم هیچی، مبتدا را گفتیم هنوز خبرش را نگفتم، که این آقا می‌خواهد بگوید بروم نروم حالا فرض کن مکه بروم نروم، دوغ بخورم آب بخورم همین که گفتم آقای فلان، داد کشیدند به سر من بیچاره، این حرف را ما زدیم می‌خواهند عمل بکنند نمی‌خواهند خودشان می‌دانند و بعد حالا ما که این جوری به او نگفتم، ما آوردیم یک خورده کم کردیم آوردیم پایین قضیه را، نخیر آقا صلاح نیست برای شما صلاح نیست و بعد گفت ایشان چه جوری گفتند؟ گفتند صلاح نیست این هم صلاح نیست بدانی، بعد اتفاقا در همان سفر ما داشتیم مکه می‌رفتیم البته حدود ۲۳ سال بود که ما نرفته بودیم در همان زمان مرحوم آقا بود بله داشتیم می‌رفتیم رو کرد به ما بنده خدا، گفت آقا التماس دعا داریم ما که

توفیق نداریم شما توفیق دارید، گفتم حرف شما این است که ۲۳ سال بنده توفیق نداشتم، ثانیاً چون من ۲۳ سال بود که نرفته بودم دیگر، ثانیاً اگر قرار بر این باشد که رفتن به مکه توفیق می‌آورد پس آقای حداد بنده خدا که در همه عمرش یک مرتبه به مکه رفت خیلی آدم بی توفیقی بود، مرحوم آقا شش مرتبه مکه رفتند و ایشان به من می‌گفتند که من آرزو دارم هر سال را بروم ولی نمی‌شود، مسائلی پیش می‌آید قضایای می‌شود که نمی‌شود، والده ما یک سال در حمل [داشتند]، همه اولادشان طبیعی بود، هم در مورد پسرهایشان هم در مورد دخترها، فقط در مورد این همشیره آخر ما، در مورد این همشیره آخر ایشان حمل‌شان غیرطبیعی بود عمل بود و اینها، همان زمان زمان حج بود مرحوم آقا قرار بود به اتفاق یک عده بروند مکه، قرار بود بروند و آنها هم اتفاقاً به خاطر ایشان مسئله را انتخاب کرده بودند در

زمان شاه بود بله همان در زمان شاه بود، در همان سالهای آخر بود سالهای آخر حکومت شاه ایشان می گویند این دیگر از نظر ظاهری از نظر عادی این بچه فارغ نمی شود باید عمل کرد، بالاخره می برند و عمل می کنند و مسئله چیز می شود و می آورند در منزل، در همان ایامی که والده ما در بیمارستان بود و قرار بود برای فردا پس فردا بیاورند در منزل و روزهایی بود که دیگر کاروانها حرکت کرده بودند و این کاروانی که ایشان در آن بودند آن هم آماده برای حرکت بودند و هی افراد می گفتند آقا چه شد می آید نمی آید اینها، من داشتم به اتفاق ایشان می رفتم یک جایی ایشان عقب نشسته بودند من هم رانندگی می کردم، من رو کردم به آقا اگر شما مسئله مکه برایتان چیز دارد شما، نگران نباشید ما می آییم تهران متناوبا چون ما در آن موقع درس می خواندیم، گفتم ایام ذی حجه است بعضی از درسها هم تعطیلی هم زیاد دارد و ما می آییم تهران و والده را به اصطلاح به ایشان سر می زنیم و شما مکه بروید، ایشان درآمدند به من این جمله را گفتند که

آقای آقا سید محسن این چه مکه‌ای است که انسان
برود و عیال او به شوهر احتیاج داشته باشد، آقای آقا
سید محسن این چه مکه‌ای است در حالی که اشتیاق
ایشان برای رفتن به مکه را بنده می‌دانم چقدر بود
کسی نمی‌داند هان شما داری به سفر مکه نگاه
می‌کنی برویم و بگردیم و دور کعبه طواف کنیم و
شبها با رفقا بنشینیم و صحبت کنیم و بیایند و
صحبت کنیم و بله شبها ...، بنده در همین سفر قبلی
که مکه رفتم شبها می‌رفتیم در کنار مستجار به
اصطلاح می‌نشستیم، در آن جا می‌دیدم افرادی که
می‌آیند و می‌نشینند اینها، آقایان ریش سفیدها، دو
و جب ریش می‌آمدند کنار مستشار می‌نشستند،
مسجد الحرام را تبدیل به مجلس گعده‌شان می‌کردند
یعنی چه؟ یعنی شب تا صبح می‌نشستند همان
حرفهایی که در قهوه‌خانه و شبها تا صبح نشستن
پای چایی و ظرف آجیل بود آن حرفها را جلوی مکه
و کعبه با هم می‌زدند، این را بنده با گوش خودم
می‌شنیدم که یک مرتبه من دیدم صدای ایشان بلند
است ناراحت شدم دیدم حال بقیه را گرفتند، رفتم

گفتم آقایان شما که قرار است این حرفها را بزنید چرا بلند شدید اینجا آمدید من را شناختند از مشهد بودند مختلف بودند از آقایان مختلف بودند اگر قرار بود شما بیاید و جلوی مسجدالحرام و مستجار بنشینید و این حرفها را بزنید، پس چرا اینجا آمدید بلند شوید بروید جای دیگر، خجالت کشیدند سرشان را آوردند پایین التفات می کنید، این هم یک مکه است و ایشان آن سال مکه نرفتند مکه نرفتند، خب حالا اگر مکه می رفتند خدا به ایشان بیشتر می داد یا این که نرفتند کدام؟ ما شعار که نباید بدهیم، باید به حقایق نگاه کنیم به واقعیتها نگاه کنیم، باید ببینیم آن چه را که خدا می خواهد چیست؟ درست است حالا بیایم بگوییم نه خدا اینجا جانب زنها را گرفته، می گوید مکه نرو به خاطر عیالت، نه! خدا نه جانب زن را گرفته نه جانب مرد را هیچ کدام، هر کدام کارتان را درست انجام بدهید، خلاف انجام دادید به حسابتان

نمی‌نویسیم، اگر زن آمد آن طرف قضیه هم هست آن طرف قضیه، من این را از این طرف گفتم از آن طرفش هم می‌گویم فرقی نمی‌کند.

سالی بود مشهد مشرف شده بودیم آن موقع سن مان حدود ۱۴ یا ۱۵ سال بود تابستانها می‌رفتیم بیست روز، هفده روز، پانزده روز، یک ماه مشهد می‌ماندیم یک دو تا اتاق کرایه می‌کردیم بعضی اوقات هم یک اتاق، بعضی وقتها دو اتاق، یک اتاق که در داشت مرحوم آقا بودند و افرادی که می‌آمدند برای دیدن آنها، یک اتاق هم به اصطلاح ما بودیم و آن زمان هنوز خراب نکرده بودند این اطراف حرم را، آن استاندار زمان شاه ولیان خراب نکرده بود کوچه تهرانیها بود آنجا، خدا رحمتش کند آدم خوبی بود آن منزلی که می‌رفتیم آقای حسینی بود خیلی آدم خوبی بود آنجا بود، این همشیر ما، همشیره سوم یکی قبل از آخر، کوچک بود آن موقع کوچک بود، آنجا مبتلا به ناراحتی معده و اینها و اسهال شده بود و حالش هم خوب نبود ما دکتر می‌بردیم او را و اینها، آن موقع شیر می‌خورد مثل اینکه بله ظاهرا همین

شیرهای به اصطلاح چیز می خورد بیرون، شیرخشک و اینها می خورد، آنجا اسهال شد، والده خب از نقطه نظر اطاعت از مرحوم پدر ما والده ما نمونه بود و من از این نقطه نظر جدا حکایاتی دارم، خب آنجا حرم می رفت و می آمد و اینها، خب اصلا کلیه مسائل و مسئولیت ما به دوش والده ما بود دیگر، یک مرتبه بله ظاهراً ایشان رفت حرم و بچه را گذاشت در منزل و آن یک مقداری اذیت شد این طوری که در نظرم هست و آن هم تقصیر نداشت مثلاً خیال می کرد حالش خوب است و اگر می خواست در منزل بگذارد و حرم برود اشکالی ندارد والا اگر خب حالش مساعد نبود قطعاً که ایشان نمی رفت مسلم است، وقتی که آمد مرحوم پدر ما تقریباً اوقات تلخی و اینهایی بین ایشان پیدا شد و به والده گفت اگر شما می خواهی حرم امام رضا علیه السلام بروی که از تو قبول کند باید شما در بچه باشی و این را نگه داری نه این که این را بگذاری بروی در حرم، آن حرمی برای شما قابل قبول است و آن حرم را امام رضا علیه السلام قبول می کند که در

آرامش باشد و بچه در این جا مریض نباشد و شما از این نظر اگر بخواهی امام رضا قبول کند باید اول این بچه را بایستی که مواظبت کنی بعد چیز ...، البته عرض می‌کنم ایشان عمدا نرفته بود و خیال می‌کرد حالش حال مساعد است و یک مرتبه انقلابی ظاهرا در او پیدا شده بود تا آنجایی که من در ذهنم است درست شد.

حالا ما بلند می‌شویم کجا می‌خواهی بروی؟
می‌خواهیم برویم مشهد، باید بمانی در خانه، چی؟
کجا؟ در خانه بمانم، فقط شما می‌روید ما را نمی‌برید
فلان نمی‌کنید، می‌خواهی نخواهی ما می‌رویم یا
علی چند نفر می‌شویم و یک اتوبوس می‌گیریم یا
قطار می‌رویم زیارت امام رضا علیه السلام این که
درست نیست این درست نیست، شوهر اجازه داد
درست است، آن هم نه با چماق و کفگیر نه با
گوشت

کوب و عرض کنم لنگه کفش، نخیر! از روی تیب خاطر، گفت این قدر چماق به سرش زدم که حلال حلال او به هوا رفت، از روی تیب خاطر! هر کدام به جای خود آن به جای خود اینهم به جای خود، مرد اگر برود با وجود این که مسئله مهم‌تری داشته باشد خدا از او نمی‌پذیرد، زن اگر این کار را بکند خدا نمی‌پذیرد چرا؟ چون ما با خدا طرف هستیم با غیر خدا که طرف نیستیم، با غیر خدا را می‌شود کاریش کرد این طرف و آن طرف کرد، آن طرف را این طرف کرد از این کارها می‌شود اما خدا را این طرف و آن طرف نمی‌شود کرد.

لذا برای سلوک زن و برای سلوک مرد دو راه متفاوت قرار داده این این راه تو هم این راه، راجع به این قضیه خیلی مسئله دامنه دار است که ان شاء الله جلسات دیگر در طول صحبت در هر مورد خاص به خودش خدمت مخدرات عرض می‌کنم که چطور اختلاف دو مسیر موجب اختلاف مقصد نمی‌شود، مسیر مختلف است ولی مقصد یکی است، مسیر مختلف است ولی مطلوب یکی است، بسیاری از

موارد اتفاق می‌افتد که افراد به شاگردان خودشان دستوره‌های مختلف می‌دهند، در زمان مرحوم آقا هم همین طور بود، شما این کار را بکنید شما این کار را نکنید، در مقابل شما این کار را انجام بدهید، بعد موجب اعتراض آقا شما به ما این را می‌گویی مثلاً فرض کن این کار را انجام بده، فلان کار اجتماعی را انجام بده، فلان کار داخلی را انجام بده به او خلافتش را می‌گویید، خب او با شما فرق می‌کند موقعیت او با شما تفاوت می‌کند، اگر قرار این تشخیص بدهد خب این این را می‌گوید، این فقط اختصاص به زن و مرد ندارد در مورد مردها هم همین طور، خصوصیات هر کسی متفاوت است، به یکی می‌گفتند باید بروی سر کار و کار کنی به یکی می‌گفتند آقا باید در خانه بنشینی و کار دیگر نکنی، آنجا کار کردن برای او حیاتی بود رفتن در مغازه و پنجره را بالا کشیدن و نشستن و با مشتری سر و کله زدن، اینجا نشستن در منزل و کار نکردن برای هر کسی، این آقا باید این کار را انجام بدهی به یکی دیگر هم باید این را انجام بدهی، به این می‌گویند آقا

باید این را در منزلت بیاوری به یکی می گویند آقا
باید این را از منزلت بیرون ببری.

بنده دو دستور مخالف از آقا شنیدم به یکی
می گفتند بایستی که در منزلت شما صندلی و اینها
بیاوری به یکی می گفتند که باید مبل و صندلی را از
منزلت بیرون ببری، باید ببری بیرون، نشستن رسول
خدا نشستن روی زمین بود، پیغمبر که روی مبل
نمی نشستند روی زمین، هان! مثل این که شما
نشستید یک وقتی انسان مبل را صندلی را برای رفع
ناراحتی این را در منزل خودش قرار می دهد آرتروز
دارد ناراحتی دارد و ممکن چیز بشود، یک وقتی نه
اصلا مبل و کذا، نه! مبل گذاشت در منزل و اینها،
روی مبل نشستن این در سنت پیغمبر نبوده، پیغمبر
فرمودند که من روی زمین می نشینم و دستور دارم
که

مانند بندگان بنشینم و امت من هم بیایند از من تبعیت کنند این دستور پیغمبر است، آقا منزل بدون مبل نمی شود خب نمی شود چه عرض کنم آقا مردم می آیند عادت دارند به مبل، چه عرض کنم بنده نمی دانم، آقا می آیند می گویند این چه منزلی است، این را دیگر بنده نمی دانم، بله یک وقتی عرض کردم لازم است خود بنده اگر روی صندلی بنشینم و مطالعه کنم دیسک می گیرم چون بنده ناراحتی کمر دارم اما همین طور روی زمین می نشینم، یکی آرتروز دارد بنده اخوی بزرگترم آرتروز دارد گفتم آقا شما چرا روی زمین می نشینید؟ همین سفر یک ماه پیش مشهد، شما چرا روی زمین می نشینید برای شما خوب نیست؟ ما یک مجلسی داشتیم بنا بود یکی دو ساعت طول می کشید من به او گفتم که صندلی بیاورید بگذارید، نمی خواست ایشان، گفتم شما بنشین روی صندلی شما روی صندلی بنشین، مسئله ضرورت اینها فرق می کند ولی بنده که فعلا ندارم حالا تا بعد ما روی زمین می نشینیم درست شد، این دستور به یکی می گفتند باید بیاری، چرا باید بیاری؟

آن جهتش را بنده می‌دانم این طور نیست که عرفان و سلوک یک حالت یک دنده خشک بی‌ترمز که هیچ چیزی را از مصالح و از مفاصد تشخیص ندهد و بعد بزند و برود و بدون هیچ‌گونه تأمل، نه! خیلی عالی خیلی دقیق، خیلی لطیف خیلی درست، هر چیزی در جای خودش باید قرار بگیرد.

مرحوم آقا و من راجع به این قضیه حکایاتی دارم، البته الان دیگر وقت گذشته است و من می‌خواستم تذکر بدهم دیگر وقت گذشته، که انسان این طور نیست که تصور کند سلوک یک جنبه خشک مقرراتی، بدون هیچ‌گونه مسئله و جاذبه و بدون هیچ جهت، نه! هر چیزی را در جای خودش رعایت کردن آن صحیح است و آن درست است، منتهی باید تشخیص درست باشد، این دو طریق مخالف دو طریق مخالف است ولی نتیجه آن یکی است، مثل این که فرض کنید که دو نفر هر دو گرسنه هستند باید به این هر دو معده غذا رساند باید به هر دو غذا رساند، اما یکی فلان غذا برایش خوب است، یکی فلان غذا برایش خوب است، شما یک ظرف

غذا جلوی این می‌گذاری و یک ظرف غذا هم جلوی او می‌گذاری، اگر بخواهید با هم عوض کنند هر دو دل درد می‌گیرند، اما این برای این این هم برای این مقصود چیست؟ این که انسان سیر بشود و توان بدنی را پیدا کند این مقصود است، حالا نگویند چرا شما آن غذا را به من می‌دهی؟ خب این را بخوری دل درد می‌گیری، شما این را بخور سیر می‌شوی توان پیدا می‌کنی دیگر احتیاج به چیز دیگر نداری اشتها به چیز دیگر هم نداری، شما هم این را اگر بخوری همین است در حالی که مختلف است.

سلوک هم یعنی همین، یعنی دو نحوه غذا به نفس رساندن، دو نحوه غذا به جان و به سر رساندن که در مقصد و در غایت و در هدف این دو نحوه با همدیگر تلاقی می‌کنند، آن مرد را می‌برد

می‌رساند و آن زن را می‌برد می‌رساند به مقصود هم رسیدند به غایت است و هدف است، انسان به آن مطلوب برسد، چه کار دارد راهش چیست؟ به شما می‌گویند از این طرف برو به تهران می‌رسی به شما می‌گویند از آن طرف برو هر دو به تهران می‌رسند، هر دو به یک جا می‌رسند.

یک چند مطلبی بود که گفتم خدمت مخدرات عرض بکنم گرچه خب خود همین‌ها نیاز به توضیح زیادی داشت، ولی من به عنوان مختصر عرض کنم این جلساتی که هست در این جلسات، مقصود فقط آمدن و رفتن جلسه و دور هم نشستن نیست، البته خوب است که آن افرادی که با هم رفیق هستند و اشتراک در مسیر دارند هرز چندگاهی هم دیگر را ببینند، این خودش به عنوان یک اصل مطلوب است اما آنچه که بیشتر در اینجا مورد نظر هست او اینست که مطالبی که ممکن است و سوال‌هایی که ممکن برای بعضی از افراد باشد در ارتباط با مکتب عرفان و بخصوص طریقه مرحوم آقا، این مطالب مطرح بشود، سوالاتی اگر هست

پاسخ داد بشود تا آنجا که با عقل ناقص خود و با بضاعت ... می‌توانیم در خدمت دوستان باشیم این منظور برای شرکت در این مجالس است، مجلس آمدن و رفتن و حالا یک گعده و دور هم بودن طبعاً روی این مسئله نیست.

من دیشب از مشهد مراجعت کردم خدا شاهد که کار بسیار ضروری برای امروز داشتم در مشهد و هر چه را اصرار کردند که امروز را شما بمان و این بلیط را به تاخیر بینداز برای امشب، من برای این مجلس چون گفته بودم که این مجلس انجام بشود من قبول نکردم و مراجعت کردم، فقط بخاطر اینکه خب می‌بینم افرادی هستند که مستعد الحمدلله، باید آن مقدار که در توان داشت و آن مقدار که محیا هست، خب انسان دریغ نکند و همین‌طور مجالس روزهای اعیاد و روزهای وفیات اینها مجالسی است که صرفاً به عنوان یک روضه و اینها نیست، اینها مجالسی است که خب افرادی که شرکت می‌کنند اینها باید بدانند طبعاً آن کسی که بلند می‌شود و بین الطلوعین می‌آید، خب آن طبعاً یک هدفی دارد و الا

می‌گیرد و می‌خوابد.

مرحوم آقا در مشهد مجالس‌شان بین الطلوعین بود، بقیه نه یک ساعت از آفتاب، دو ساعت از آفتاب، عصر شب اینها، یکی از همین آقایان مشهد که الان هم ایشان حیات دارد گفته بود که تنها مجلسی که برای خدا در مشهد هست، مجلس آسید محمد حسین است بخاطر اینکه بین الطلوعین است، آن موقعه که همه می‌خوابیم ایشان آن موقع مجلسش را می‌گذارد، این معلومه بخاطر دنیا و بخاطر این دکان، دستگاه و اینها نیست، تابلو بزنند، چاپ کنند نمی‌دانم پنج روز فاطمیه در حسینیه فلان منعقد است شرکت کنید فلان کنید، نه! تا حالا یک‌بار مرحوم آقا در زمان حیاتشان یک همچنین تابلوهایی

نزدند، یک هم‌چنین کاغذهایی این طرف
آن طرف پخش نکردند، چرا؟ چون ایشان که اهل این
حرف‌ها نبود، مجلس بین‌الطلوعین است
بین‌الطلوعین هم باید همه بیدار باشند، بسیار خوب
بفرمایید صبحانه و بعد هم روضه و ذکر اهل بیت و
بعد هم هرکس به کارش برسد، طبعا اگر بخواهد
مجلس طول بکشد این مسئله مورد چیز قرار
می‌گیرد، طبعا... واقع می‌شود، لذا خیلی از افراد
آمدند، آقا یک ساعت از مجلس‌تان را به تاخیر
ببندازید، ایشان فرمودند همین است هرکسی
می‌خواهد بیاید و هرکسی نمی‌خواهد نیاید، همین،
خیلی از افراد آمدند و به ایشان گفتند که آقا در طبقه
بالا یک طبقه بسازید، خود بنده گفتم در طبقه بالا
یک طبقه دیگه بسازیم جمعیت می‌روند در کوچه
می‌نشینند، یعنی خیلی از روزها، روزهای اعیاد مهم
سیزده رجب، بیست هفت رجب، نیمه شعبان، عید
غدیر و اینها یا مثلا عاشورا افراد می‌رفتند در کوچه
می‌نشستند، تا وسط‌های کوچه افراد می‌نشستند و
گاهی اوقات اصلا صدا نمی‌رسید، خوب می‌گفتیم

یک طبقه بسازید این مردم بیایند که در هر دو طبقه باشند، ایشان می فرمودند همین است یک آجر این طرف آن طرف نمی شود، همین جابود بود نبود نبود، هرکسی می خواهد زودتر بیاید، این معلوم که برای خداست، این معلوم که بیا و برو و حسینیه درست کن و کارت چاپ کن و به هرکسی می رسیدند یک کارت می دادند آقا تشریف بیاورید در حسینیه ما، روزهای جمعه دعای ندبه داریم و نمی دانم شب های جمعه دعای چی داریم، نمی دانم فلان و روزها، اعلامیه ها همه در در و دیوار، نمی دانم ...، این بازیها نبوده در کار آقا! اینها بازیست! این مسائل نبود.

علی کل حال مرحوم آقا در مشهد این طور مطالب را بیان می کردند و ما در آن زمان که در مشهد بودیم و طبق همین مطلب ایشان ما عمل می کردیم و هنوز هم که مجالس ادامه دارد آن نظم و آن رعایت کافی را آنها انجام می دهند، یکی از چیزهای که مرحوم آقا خیلی تاکید داشتند این بود که هر شخص بچه ها را پیش خودش نگه دارد، یعنی کسانی که

می آیند اینها خب از یک طرف بچه را که نمی شود
نیاورد، باید بچه بیاید در این مجالس و از روحانیت
مجلس استفاده بکند و او هم نصیب خودش را ببرد
و این اختصاص فقط به مردها و خانمها ندارد
بلاخره بچهها هم باید بیایند و آنها هم طبق نصیب
خودشان.

ایشان می فرمودند هرکسی بچه اش باید پیش
خودش باشد و الا هرج و مرج [بوجود] می آید، بنده
در یکی از این شبهای که رفقا بودند، مشاهده کردم
که رفقا در حال دعا بودند و این بچهها همین طور
می آیند و می روند و حواس همه را پرت کردند و
نباید این طور باشد، البته در بعضی از مجالس ایشان
تاکید می کردند که بچه به هیچ وجه نباید بیاید و خب
مجالس ذکر بود و مجالس خاص خودش داشت که
اصلا در آنجا از نظر روحی هم ضرر دارد، یعنی برای
خود بچه هم ضرر دارد چون حال در آن جلسه

قویست و بچه نمی‌تواند تحمل بکند لذا از این نقطه نظر در آنجا نباید آورده شوند، جهت دوم اینکه اگر بچه آنجا بیاید حواس بقیه پرت می‌شود، بجای اینکه جلسه جلسه سکوت باشد بچه شروع می‌کند گریه کردن، خب دیگر این چه جلسه‌ای شد، اصلا بطور کلی مجلس بهم می‌خورد و نمی‌بایستی که در آنجا اطفال آورده شوند، اما در مجالس روضه و مجالس عید باید اطفال آورده شوند، متنها هر کسی باید بچه‌اش کنار خودش نگهدارد، این یکی از مطالبی بود که مرحوم آقا تذکر می‌دادند در آن مطلب.

مطلب دومی که ایشان تذکر می‌دادند این بود که افرادی که در اینجا صحبت می‌کنند همان‌طوری که شد، اینها همین‌طور روزنامه نمی‌خوانند و بیایند بروند بالای منبر و یک بحثی را بگذرانند، اینها حساب شده است و با تامل، چه شخصی در چه روزی صحبت بکند، دوستانی که صحبت می‌کنند و می‌کردند اینها می‌آمدند پیش بنده، آقا راجع به چه قضیه‌ای صحبت بکنیم، چه مطالبی را مطرح کنیم از

چه کتاب‌هایی استفاده بکنیم و الحمدلله هم خودشان
اهل فن بودند و اهل خبره و هرچه که به نظر قاصر
می‌رسید من به آنها عرض می‌کردم، خلاصه اینها
افرادی هستند که می‌آیند و می‌روند مطالعه می‌کنند
و خلاصه بیکار نیستند که بیایند اینجا صحبت بکنند،
خودشان زندگی دارند و خودشان مطالعه دارند و
خودشان درس دارند و خود بنده با چهل و چند سال
سن، وقتی که بنده می‌نشینم از منبر شان استفاده
می‌کنم، این را بدون ... خیال نکنید دارم از
روی تواضع می‌گویم نخیر! خدا را شاهد می‌گیرم
وقتی که رفقا صحبت می‌کنند، بنده که حالا آنها از
روی حسن نظرشان، چه و ما، بالاخره با آنها
بحثی داریم و چه داریم ولی بنده از منبر این رفقا
استفاده می‌کنم و بارها هم شده که راجع به [بعضی]
مسائل از اینها توضیحاتی می‌خواهم و می‌بینم که این
مطالب مطالبی است که هر جایی پیدا نمی‌شود و این
شما باید بدانید، می‌خواهید بروید خودتان ببینید،
مجالس دیگر را هم بروید ببینید، مسائل دیگر را هم
بروید مشاهده کنید، ببینید آیا مطالبی که در اینجا

گفته می شود هست در جای دیگر یا نه.

در همین سفر اخیری که بنده اهواز داشتم یک روز جلسه خانم ها بود و قرار بود مجلس مجلس سوال و جواب باشد، یکی از این مخدرات که ظاهرا نمی دانم با شوهرش اختلاف داشته چه داشته، خلاصه خواست داغ دلش سر ما بیچاره خالی بکند، یک طوماری از اشکالات خودش با شوهرش آورد به حساب ما و گفتش با این حرف ها ... خب ما هم که قرار بود جلسه سوال و جواب باشد و من هم گفتم ما خیلی از این مخدره تشکر می کنیم و ممنون و این کاغذ را انتخاب کردیم بعنوان اولین کاغذی که به آن پاسخ می دهیم این را قرار دادیم و شروع کردیم یک به یک و خطبه خط دقیقا مطالب را پاسخ دادن، یکی از سوالات و اشکالاتشان این بود که چرا هر وقت شما می آید اینجا شوهرهای ما ساعت ۱۲ می آیند به خانه و نمی دانم زندگی بهم می خورد و چه می خورد؟ من گفتم و الله این دفعه دوم بنده

اهواز

آمدم، دفعه اول دو سال پیش بود و این دفعه دوم و این شب دوم است... نمی دانم، این یکی ثانیا حالا این عرض کنم حضورتان که شوهر شما اگر فرض بکنید که بیاید و پیش همین رفقا و دوستانی که می آیند اینجا و دو کلمه از خدا و اینها بشنود بهتره یا برود کنار کارون و با مشغولیات دیگر، کدام یک شما راضی هستید؟ بروید ببینید چه خبره! سوم اینکه اگر حالا خانواده خودتان بیایند و تا سه نصف شب بنشینید اشکال ندارد، حالا این بیچاره می خواهد بیاید برود پای صحبتی و دو ساعت بنشیند دیگر زندگی بهم می خورد، خیال می کنم این خلاف انصاف باشد، یک سوال دیگری ایشان کرده بود اینکه، شما چرا در مطالب تان هی می خواهید پدرتان را مطرح کنید؟ هی ایشان را می خواهید مطرح می کنید، این همه افراد بزرگ هستند و چه هستند، گفتم این هم کتابها این هم جوابش روشن است، بند درصدد معرفی پدرم نیستم، کتابهای ایشان خود ایشان دارد معرفی می کند، بنده کی هستم که پیام پدرم را معرفی بکنم، ایشان کتاب نوشتند

دیگران هم نوشتند و قضاوت بر عهده خوانندگان و همین طور سوالات دیگر که خلاصه مسئله از همین قبیل بود و ما خیلی با آرامش و خیلی با متانت و توام با مزاح و اینها هم که خب علی کل حال به اصطلاح مسئله را تمام کردیم.

در این مطالبی که در اینجا مطرح می شود اینها مسائلی است که این رفقا و دوستان می خواهند آنچه را که از مبانی و مطالب مرحوم آقا می شنوند اینها را بیایند مطرح کنند و اگر خلاف این بخواهد باشد مورد اعتراض بقیه قرار می گیرد، بنابراین دو نکته اینجا لازم است، یکی اینکه باید کاملا به مطالبی که منبری می گوید انسان گوش بدهد و توجه بکند و صحبت نباید بکند و دقت بکند و مطلب را و جلسه را بعنوان یک جلسه ای، که خب حالا بریم ببینیم چه خبره و اینها نگذراند، که نه افرادی که متصدی هستند در این مسائل هستند و نه اینکه افرادی که شرکت می کنند آنها هم بخاطر این جهت می آیند، این مطلب باید کاملا رعایت بشود که وقتی منبری می آید پایین، اگر انسان سوال بکند که خب بلاخره

چه گفتند و چه مطالبی بود، خلاصه بتوانیم ما پاسخ گو باشیم و جواب بدهیم و از مطالبی که مطرح می شود در آنجا کمال استفاده را انسان ببرد، یا همین طور راجع به مطالبی که مربوط به نظم مطلب است، این افرادی که در این جا تعیین می شوند برای نظم مجلس، چه از آقایان و چه از خانمها اینها را ما از ایشان تقاضا کردیم، این طور نیستش که قضیه فقط یک مسئله عرض کنم که ریاستی باشد و این باشد و آن نباشد نه! این بندگان خدا قبل از اذان صبح بلند می شوند می آیند اینجا برای این مطالب و برای اینها، انسان باید که اینها را ارج بگذارد و به تذکراتی که داده می شود و خب طبعاً انسان باید توجه بکند، این مخدرات از پیش خودشان این کار را نمی کنند و تقاضای ما بوده

و طبعا این جلسه مال همه است، مال همه است متنها خب انسان نگاه می کند می بیند یک خانمی هست مشکلاتی دارد، خب بچه دارد، خب چطور با بچه بنا شود فرض بکنید بیاید در آن موقع این کار را انجام بدهد، آن کار انجام بدهد، در را ببندد باز کند، این تنظیم کند چه کند آن دارد خب یکی هست آمادگی اش بیشتر است، فرض بکنید عرض می شود که از نظر روحی توانش بیشتر است، عرض کنم که سایر مطالب و اینها، من حیث المجموع این طور نیستش که حالا اینجا مدرسه ای باشد و ارگانی و سازمانی، یک چوب فلک یکی رو آنجا بگیرند و او را ببندند ... نخیر! جلسه مربوط به خود خانم هاست، جلسه مربوط به همه است و هرکسی باید ناظم باشد، هرکسی به اصطلاح ناظم مجلس باشد و نیازی اصلا به تذکر نباید داده باشد، منتهی از باب اینکه بلاخره یک فردی که در مورد مطالبی که پیش می آید، اختلاف سلیقه ای پیش می آید فرض بکنید که ممکن مطالبی مطرح بشود گاهی اوقات، تغییر و تبدیلی بخواهد در

آن پیدا شود و اینها، می‌گویند که فرض بکنید که فلان شخص هرچه بگوید دیگر آن به اصطلاح مسئله است خب این از این نقطه نظر هست و رعایت این مطلب هم طبعاً لازم است، یک مطلبی که هست و باید به این مطلب هم توجه کرد، البته که توجه هست منتها خب بعضی از افراد شاید مطلب به گوششان نرسیده باشد این است که حداقل زن نباید در مقابل مرد تظاهر داشته باشد، فرض کنید اگر یک جایی که مردها هستند زن نباید از منزل بیاید بیرون در مقابل مردها یا اینکه در یک جایی چندتا مرد ایستادند و زن برود در کنار آنها مثلاً شوهرش را صدا بکند یا اینکه فرض بکنید که بلند صحبت بکند، هر چه زن بیشتر خودش را در عفاف و در خلاء قرار بده که چشم مرد به او نیافتد، این برای نفس او و برای حال او بهتر است، مثلاً فرض بکنید که اگر مجلس تمام می‌شود و این که مردها حالا فرض بکنید در کنار ایستادند، خانم‌ها خوب نه ایستادند و بروند و زود سوار وسایل بشوند یا اینکه ... نه در اینجا! در همه جاها، اگر منزلشان جلسه است صبر کنند که

مردها بروند و در مرثا و منظر نباشند این چهره مناسبی ندارد، صحبت کردن با مرد در حالی که سایر مردهای دیگر بشنوند صحیح نیست، باید مسائل به نحوی ترتیب داده شود که هرچه بیشتر این تحفظ و محفوظیت بهتر بشود، نه اینکه دامنه این قضیه هی بیشتر گسترش پیدا بکند و دیگر مسئله اختلاط در رفت آمد مرد و زن و چه بسا صحبت کردن و این حالت بی پروائی این ارتباط که صلاح نیست، این قضیه باید به طور کلی منتفی بشود.

مطلب دیگری که تذکرش بسیار لازم است و متأسفانه من در کارهای قبل و همین طور به طور کلی من مطالبی می شنیدم آنچه را که می خواستم خدمت دوستان عرض بکنم، راجع به کیفیت لباس پوشیدن خانم‌ها در مجالس عروسی است، ببینید از نقطه نظر شرعی این مسئله هست که زن می تواند عریان در مقابل زن دیگر باشد، این هیچ از نظر شرعی اشکال ندارد فرض کنید که مانند این که حمام

برود، یا اینکه بطور کلی این مسئله شرعا اشکالی ندارد، البته اگر بخواهد همین قضیه ... حتی در مورد مرد هم همین طور است و فرقی نمی‌کند، بخواهد محرک باشد اشکال دارد، بطوری که برای مرد هم همین طور است و از این نظر تفاوتی ندارد، منتهی در مجالس، مجالسی که به نام آقا و به اسم مرحوم آقا و می‌گویند شاگردان مرحوم آقا هستند، من شنیدم که افراد غریبه نسبت به این مجالس اعتراض دارند و این نکته را باید کاملا دقت کرد که در مجالس سابق آن افرادی که که با مرحوم آقا بودند لباس‌هایشان همه لباس‌های متین و سنگین و لباس‌های پوشیده، منتهی خب مجلس مجلس عزا نیست، مجلس مجلس فرح و شادی و سرور است، خواندن اشعاری که خب این اشعار موجب فرح و سرور است، بدون جنبه تحریک این اشکال ندارد آن مقداری که ما مجاز هستیم از نقطه نظر شرع آن مقدار اشکال ندارد، ولی اگر آواز بخوانند و بخواهد صدایشان را مرد بشنود خب شرعا حرام است یا اینکه به یک نحوی حرکاتی انجام بشود که این حرکات

محرک باشد خب این اشکال دارد، ولیکن نه! اگر
محرک نباشد اشکالی ندارد و ما نمی‌توانیم در آن
مسائل تحمیل داشته باشیم، در آن محدوده‌ای که ...
یک وقتی یکی از همین دوستان ما ایشان آمده
بودند مشهد، آقای دکتر سجادی بود، در روز تولد
بود، صحبتی که در آنجا شد روز سوم شعبان، خب
البته سوم شعبان مناسبت ... سید الشهداست یعنی
خود عید توام با نوعی حزن و بکاء هم هست، دیگر
طبق معمول و اینها افرادی که مدحی و چیز می‌کنند
در ضمن یک چاشنی و یک زمینه از حزن و بکائی
خب طبعا می‌آورند، مناسبت اصل سید الشهداست
و مصائب سید الشهدا خب فرق می‌کند، این بعد از
جلسه عصبانی شد و گفت این چه مجلسی است ما
هم روضه‌اش باید گریه بکنیم و هم در عیدش باید
گریه بکنیم، خلاصه داشت به مرحوم آقا می‌گفت،
ما آقا همه‌اش باید گریه بکنیم، مرحوم آقا خندیدند
و به آن آقا گفتند دفعه دیگر شما یک‌خورده
بخندونید که ایشان نظرشان جلب شود، خب در
مجلس عروسی ما نمی‌گویم گریه کنید و سینه بزنید،

در مجلس عروسی خنده و شوخی و این مطالب است و مناسبتش هم همین است، اما خب چه بهتر این است که از حدود ما خارج نشویم، عرض کنم حضورتان که لباس‌ها باید لباس‌های سنگینی باشد، لباس‌ها وزینی باشد تا این که ما بتوانیم برای دیگران الگو باشیم، امیدواریم که خداوند از همه ما قبول کند.

این قضیه را هم بگویم در زمان سابق ... یکی از عمه‌های ما خدا رحمتش کند ایشان خیلی متدین و مقدس و نکته‌بین و نکته‌سنج بود و اصلا ایشان در مجالس عروسی شرکت نمی‌کرد به خاطر این که ایشان ناراحت بود و مثلا چرا باید این طور باشد؟ چرا این مد باید باشد؟ چرا این چیز باید باشد؟ چرا این عمل خلاف باید باشد؟ شروع می‌کرد در همان مجلس هم اعتراض کردن به آن افراد و طبعاً از این گونه برخوردها خب راضی نبودند و خوشحال نبودند و نمی‌خواستند ایشان در مجالس عروسی آنها

شرکت کند تمایلی نداشتند، یادم است وقتی مرحوم آقا شب از مسجد آمدند منزل، والده ما آماده بود برای این که با ایشان بروند به آن مجلس عروسی، ما دعوت نداشتیم ما همین‌طور در خانه منزل بودیم قرار بود که با وسیله یکی از رفقا مرحوم آقا والده را ببرند در همان مجلس عروسی همشیره زاده آقا، ایشان آماده بود و بله دیگر می‌خواست چادر سر کند که می‌بینند مرحوم آقا آمدند و خیلی عصبانی هستند آمدند منزل، منزل هم پیچ شمران بود ایشان رفتند تلفن را شماره را گرفتند به دامادشان که شوهر شوهر خواهرشان می‌شد، گفتند که آقای کذا همشیره را دعوت کردند برای این مجلس یا دعوت نکردند، همین که اعتراض می‌کردند، ایشان گفت نه! دعوت نکردند، ایشان گفتند بسیار خب گوشی را گذاشتند و رو کردند به والده، گفتند فلانی ما امشب نمی‌رویم برو لباست را در بیار، چادرت در بیار ما امشب نمی‌رویم، همشیره را دعوت نکردند و ما هم نخواهیم رفت، ایشان رفتند لباس‌هایشان را در آوردند و فردا، خب خیلی بد شد دیگر آقا نرفتند!

فامیل بودند دیگر و دایی در مجلس چیز شرکت
نکرده و تعمد هم نکرده و خیلی خلاصه حرف و نقل
شد و یادم که فردا این مادر عروس که عمه ما می شود
و با یک عده دیگر آمده بودند که اعتراض و چرا ...،
من آن طرف حیات بودم صدای داد آقا را من از آن
طرف حیات شنیدم که می گفتند خجالت بکشید،
غلط بکنید ... شما به خاطر اینکه هر خلافی را بکنید
در مجلس خواهرتان را دعوت نمی کنید، به جای این
که این لباسها را درست کنید که عبارت ایشان بود
برکته السباع، برکته السباع می دانید یعنی چه؟ یعنی
باغ وحش، یعنی به جای این که آنجا باغ وحش
درست بکنید می رفتید لباسها را درست می کردید که
چرا به اصطلاح فلان خواهر که هم چنین زن مؤمنه
متدینه نیاید چرا اینها ... این دعوت نمی کنید
خلاصه داد و بیدادشان و آنها بلند شده بودند ... و
خودشان هم همین طور بودند و مجالس خودشان هم
از یک سنگینی خاصی برخوردار بود و توصیه ایشان
هم این بود که ان شاء الله این مطلب هم دوستان و
رفقا انجام بدهند و ما باید بدانیم که فقط مجالسی که

داریم اینها صرفاً یک جنبه ظاهری ندارد بلکه یک بار فرهنگی هم برای این مجالس ... امیدواریم که خداوند به ما توفیق بده که بتوانیم بهتر و بیشتر نسبت به دستورات و مطالب مرحوم آقا مطیع باشیم تا اینکه استفاده بیشتری ببریم.

الهم صلی علی محمد و آل محمد